

فلسفه فرهنگ و افق بازِ منطق تفاوت

چکیده

فلسفه فرهنگ، دانشی است که به تفکر فلسفی در باره فرهنگ، عناصر و درونمایه مفهومی آن می پردازد، همچنان هستی و چیستی آن را مورد تعلیل و تحلیل قرار می دهد و در باره نسبت آنها با یکدیگر، می اندیشد. بدین ترتیب فلسفه فرهنگ، کوشش فلسفی برای فهم و بررسی پیچیدگی های بنیادی ترین مسایل مربوط به حیات انسان (فرهنگ) است که از یک سو ماهیت فرهنگ و از جانب دیگر معنای آن را مورد کاوش قرار می دهد.

فلسفه فرهنگ حوزه مطالعاتی نوپایی است که در سده بیستم و به دنبال بحران هایی که شرایط زندگی انسان ها را تحت تأثیر قرار داده بود مطرح گردیده و در دوران معاصر اهمیت بسیار یافته است. این حوزه مطالعاتی بر آن است تا با شناخت، بررسی و تحلیل فرهنگ، به مثابه اصلی ترین جنبه وجود انسان، در حکم پاسخ به انتظار زمانه عمل کند و با ارائه الگوهای جدید، به انسان ها در شکل دهی هرچه بهتر زیست جهان فرهنگی آنها و بیرون رفت از بحران، انسانیت را یاری رساند.

در این نوشتار، افزون بر ارائه تعریف از فلسفه فرهنگ و تبیین رویکرد های آن، زمینه های شکل گیری و چرایی پیدایش آن را نیز بررسی می نمایم، به ادامه آن تاریخچه کوتاه شکل گیری فلسفه فرهنگ و شرح اجمالی اندیشه های برخی از اندیشمندان معطوف به این حوزه و نیاز به مطرح نمودن آن می پردازم و سرانجام نتیجه خواهم گرفت.

واژگان کلیدی: فلسفه فرهنگ، تجربه میان فرهنگی، وضع مدنی، دیالوگ، منطق تفاوت، تنوع، افق باز.

¹. *Philosophy of culture*

درآمد

فلسفه فرهنگ از گرایش های جدید فلسفه است که در دوران معاصر از اهمیت فراوان برخوردار شده است. زیرا اگر قرار باشد فلسفه از لاک انتزاعیات به در آید و امور انضمامی مربوط به انسان را پی بگیرد، ناگزیر است مباحث اش را در نسبت با فرهنگ، به تفکر درآورد. در این صورت است که از یکسو وجه انتقادی آن با مسایل روز پیوند می خورد و به تلاشی برای بهتر زیستن و فرهنگیدن مبدل می شود و از جانب دیگر، با فلسفه ها و نظام های عقلی گذشته ارتباط برقرار می کند. وجه ارتباط فلسفه فرهنگ با فلسفه ها و نظام های عقلی پیشین این است که بر سنت های فلسفی و عقلی گذشته نظر دارد و از آن طریق، با همه علوم فرهنگ پژوه به تعامل می پردازد.

بدین ترتیب، فلسفه فرهنگ دانشی است که با وجود برخورداری از ظرفیت پوشش دادن مسایل روز در ساحت فرهنگی، می تواند در این بررسی از تمامی ظرفیت های عقلی گذشته و حال به گونه بهره ببرد که به فرهنگ به عنوان بنیادی ترین ساحت زندگی انسان و "سپهر نشانه ای" (لوتمان، ۱۳۹۰: ۱۳) او سخن به میان آورده شود.

فلسفه فرهنگ مواد و محتوای اندیشه و پژوهش خود را از سویی با رجوع به حوزه فلسفی و از جانب دیگر از حوزه مطالعات و پژوهش های علوم انسانی و حتی علوم طبیعی فراهم کرده است. فلسفه تاریخ، انسان شناسی فلسفی، جامعه شناسی، روان شناسی، زیست شناسی و انسان شناسی فرهنگی هر کدام به نحوی زمینه های تأملات فلسفه فرهنگ را بوجود آورده اند. از همین رو در فلسفه فرهنگ بیش از هر گرایش دیگر فلسفه، شرایط بده بستان میان فلسفه و علوم انسانی فراهم شده است.

اگر قرار باشد تعریف یکدست از مقوله فلسفه فرهنگ ارائه شود، دشوار به نظر می رسد، بنابراین می توان از تعاریف گوناگون اما روح واحد آن در این زمینه سخن به میان آورد، زیرا هر کدام از منظر مشترک به فلسفه فرهنگ می پردازند. به گونه اجمال فلسفه فرهنگ را این گونه تعریف می نمایم: فلسفه فرهنگ ورود فلسفی به دنیایی است که انسان ها ساخته اند، یعنی فرهنگ.

تاریخچه

تاریخچه پیدایش فلسفه فرهنگ و سیر تطور آن را از سه منظر می توان مورد بررسی قرار داد:

۱. بحث های فلسفی در باره فرهنگ.
۲. پیدایش مقوله فلسفه فرهنگ.
۳. به رسمیت شناخته شدن فلسفه فرهنگ و ورود آن به حوزه مطالعات اکادمیک.

¹. semiosphere

در رابطه با پیشینه کاوش های فلسفی در مورد فرهنگ از سلسله آن به قدمت تاریخ فلسفه سخن به میان آمده است. چنانچه در این زمینه می توان از هزیود^۱ سوفسطاییان^۲ و بویژه پروتاگوراس^۳ نام برد. در گفتگوی پروتاگوراس افلاطون^۴ به صورت آشکار نشانه هایی از نقد فرهنگ به مشاهده رسیده است. نزد توماس اکویناس^۵ نیز به نوعی فلسفه فرهنگ مطرح بوده است. اما برجستگی این مفهوم در دوران مدرن بیشتر از دوران های دیگر خود را نشان داده است. تحلیلگران به گونه موردی آغاز سلسله بحث های مربوط به فلسفه فرهنگ را دوران مدرن در قرن هجدهم و همزمان با رواج نقد فرهنگ و مطرح شدن آرای ویکو^۶ روسو^۷ هردر^۸ و شیلر^۹ در نظر می گیرند و براین اساس از این چهار اندیشمند تأثیر گذار به عنوان پیشگامان فلسفه فرهنگ یاد آوری می کنند. آنها گرچه اصطلاح فلسفه فرهنگ را به کار نبرده اند، اما گفته های شان زمینه های اصلی جستار فلسفه فرهنگ را بوجود آورده اند.

ویکو وقتی از "انسانی کردن جهان" سخن به میان آورده مرادش برجسته کردن نقش فرهنگ بوده است، نگاهی که تبدیل شدن فرهنگ به مسئله فلسفی را رهنمود می دهد و بینش انسان باورانه را در "بستر و زمینه تاریخی و اجتماعی" (Poma, 1999: 135) واجد اهمیت می شمارد.

روسو نیز به گونه جدی در باره نحوه پیدایش فرهنگ و "وضع مدنی" (روسو، ۱۳۷۵: ۱۱۷) اندیشیده است، او به مثابه اندیشمند آستانه ای یعنی در یک آستانه ایستاده است که هم امکانات سنت و مدرنیته را می بیند و نیز محدودیت های آنها را نقد می کند، او به این نتیجه رسیده بود که برای بررسی ژرف فرهنگ باید به ریشه ها رجوع کرد و صورت های بسیط فرهنگ را مورد مطالعه قرار داد.

هردر فرهنگ را موضوع مستقل و ویژه فلسفه دانسته و برای توصیف و توضیح آن مساعی بسیار به خرج داده است. به گمان ایشان بنیادی ترین تعریف انسان آن است که وی را "موجود فرهنگی" در راستای "پرورش او در نیل به انسانیت" (اردبیلی، ۱۳۹۸: ۱۰) بنامیم، زیرا فصل ممیز انسان از سایر موجودات "خرد" و "زبان" است. او در همین چارچوب اسباب تکرر فرهنگ ها را بررسی نموده و عناصر و خصوصیات فرهنگ ها و غایت تحولات آن ها را به اندیشه در آورده است.

1. Hesiod (flourished c. 700 bc)

2. Sophists

3. Protagoras, (c. 490 - c. 420)

4. Plato (427 BC - 347 BC)

5. Tommaso d'Aquino (1225 – 1274)

6. Giambattista Vico (1668–1744)

7. Jean-Jacques Rousseau (1712 – 1778)

8. Johann Gottfried Herder (1744 – 1803)

9. Friedrich von Schiller (1759 – 1805)

شیلر نیز وقتی از پرورش اخلاقی انسان سخن می گوید توجه جدی او معطوفِ رشدِ تفکرِ زیباشناختی است، چیزی که او آن را "شرط وصول به آزادی قرار داد" (ضمیران، ۱۳۸۵: ۲۸۱) و همچون درونمایه فرهنگ تلقی کرد. تبارشناسی فلسفه فرهنگ در دوران مدرن نشان دهنده این امر است که لودویگ اشتاین^۱ با اثر خود "تلاش هایی برای فلسفه فرهنگ" که در سال ۱۸۹۹ چاپ شد واضح اصطلاح "فلسفه فرهنگ" شناخته می شود. اما برخی از نقش پیشگامانه فردیناند تونیس^۳ و گوتفرد زمپر^۴ نیز یادآوری می کنند، تونیس رساله استادی خود را با عنوان فرعی "اجتماع و جامعه (قضیه فلسفه فرهنگ)"^۵ ارائه نموده و زمپر هنگام بازدید از نمایشگاه بزرگ آثار صنعت همه ملل در لندن در سال ۱۸۵۱ به این اصطلاح اشاره کرده بود.

افزون بر نقش اشتاین در معرفی مفهوم فلسفه فرهنگ، تحلیلگران سهم رودلف کریستف اویکن^۶ برنده جایزه ادبی نوبل (۱۹۰۸) واضح فلسفه "عمل گرایی اخلاقی"^۷ را نیز مهم می شمارند، او با انتشار "نهضت های معنوی عصر حاضر"^۸، که سومین ویراست مفاهیم بینادین "عصر حاضر" بود، به تثبیت فلسفه فرهنگ سرعت بیشتر بخشید. یکی از مهم ترین آثاری که نقش جدی در توجه بین المللی به فلسفه فرهنگ، در همان سال های اولیه تکوین اش و در زمان کوتاه داشت، مجله میان رشته ای "لوگوس"^۹ بود که با عنوان فرعی مجله بین المللی فلسفه فرهنگ از سال ۱۹۱۰ آغاز به کار کرد. چاپ این مجله که جرج زیمل^{۱۰} نیز از ویراستاران آن به شمار می رفت، تا سال ۱۹۳۳ ادامه داشت و پس از آن مجله فلسفه فرهنگ آلمان جایگزین آن گردید که چاپ آن تا سال ۱۹۴۴ ادامه یافت. با این نوشته ها اصطلاح فلسفه فرهنگ دیگر شکل تثبیت شده یافت و بعد از این در آثار زیادی به کار گرفته شد. یکی از مهم ترین آثار در زمینه فلسفه فرهنگ، کتاب "فرد و اجتماع، پرسش های بینادین نظریه اجتماعی و اخلاق"^{۱۱} با عنوان فرعی

1. Ludwig Stein (1859 – 1930)

2. *Versuche einer Kulturphilosophie (Attempts at a philosophy of culture)*

این اثر در اصل با عنوان فرعی (An der Wende des Jahrhunderts) مجموعه مقالات اشتاین است با اسم "در آغاز تغییر قرن".

3. Ferdinand Tonnies (1855 - 1936)

4. Gottfried Semper (1803 - 1879)

5. *Gemeinschaft und Gesellschaft (Theorem der Cultur - Philosophie)/ Community and Society (Theorem of cultural philosophy)[1887]*

6. *the Great Exhibition of the Works of Industry of All Nations*

7. Rudolf Christoph Eucken (1846 - 1926)

8. *ethical activism*

9. *Geistige Strömungen der Gegenwart (Spiritual movements of the present, 1904)*

1. Logos

1. *Internationale Zeitschrift für Philosophie der Kultur (International magazine for philosophy of culture)*

1. Georg Simmel (1858 - 1918)

1. *Individuum und Gemeinschaft. Grundfragen der sozialen Theorie und Ethik (Individual and community. Basic questions of social theory and ethics)*

بنیانگذاری فلسفه فرهنگ نوشتهٔ تنودور لیت است که در سال ۱۹۱۹ به چاپ رسید. اثر دیگر، کتاب "فلسفه فرهنگ" نوشتهٔ آلوئیس دمپف است که در سال ۱۹۳۲ منتشر شده است.

گذشته از سیر تاریخی تکوین و تثبیت اصطلاح فلسفه فرهنگ، باید به آثار دوتن از چهره های اصلی فلسفه فرهنگ نیز اشاره کرد. این آثار گرچه با فاصله زمانی از یکدیگر نوشته شده اند، اما هر دو در تقویت بنیان های فلسفه فرهنگ نقشی اساسی داشته اند. اثر نخست، مقاله "مفهوم و تراژدی فرهنگ"^۴ نوشته جرج زیمل است که برای نخستین بار در سال ۱۹۱۱ در مجموعه مقالاتی با عنوان "فرهنگ فلسفی"^۵ به چاپ رسید. زیمل که پیش از این نیز در آثار دیگر خود به گونه های متفاوت به مسئله "بحران فرهنگ" اشاره کرده بود، در این مقاله، که آن را می توان اثر کلاسیک فلسفه فرهنگ به شمار آورد، "تراژدی فرهنگ" (ریترز، ۱۳۸۹: ۱۰۱) را حاصل سنتز سوژه و ابژه دانسته است. به گمان ایشان با فاصله گرفتن هرچه بیشتر فرهنگ عینی به معنای دستاورد های انسان در حوزه های گوناگون زندگی مانند نهادهای اجتماعی، آثار هنری، ادیان، شناخت های علمی، تکنولوژی، قواعد شهری و موارد فراوان دیگر از فرهنگ ذهنی به معنای آن چه افراد به واسطه آن در تولید عناصر فرهنگ عینی مشارکت می کنند، توانایی و ظرفیت خود در تولید و کنترل عناصر فرهنگ عینی را به کار می اندازند، فرهنگ وضعیت تراژیک پیدا می کند. به این صورت که فرهنگ عینی چنان در رشد خود سرعت می یابد که از فرهنگ ذهنی پیشی می گیرد و در نتیجه این "برتری ابژه بر سوژه" انسان دیگر بر اعمال خود تسلط نخواهد داشت و فرهنگ را دچار رکود خواهد کرد.

دو اثر دیگر هر دو مربوط به ارنست کاسیرر فیلسوف نوکانتی است. اولی کتاب سه جلدی "فلسفه صورت های سمبلیک"^۶ است که آن را به زبان آلمانی در برلین منتشر کرد و دومی کتاب "رساله در باره انسان: مقدمه بر فلسفه فرهنگ بشری"^۷ است که آن را به زبان انگلیسی در دوران تبعید خود در امریکا چاپ نموده است. در هر دو اثر، کاسیرر در پی یافتن پاسخی برای پرسش "انسان چیست؟" بود و با توجه به این که در نظر وی فرهنگ نظام رفتار انسانی است در واقع می خواست فهمی از فرهنگ به دست دهد، به همین منظور وی از صورت های سمبلیک سخن به میان آورده است. او در آن آثار کوشیده بود تا برنامه کانت را که عبارت از ارائه اصول شناخت انسانی براساس

^۱. Theodor Litt (1880–1962)

^۲. Kulturphilosophie (philosophy of Culture)

^۳. Alois Dempf (1891-1982)

^۴. Der Begriff und die Tragödie der Kultur (The concept and tragedy of culture)

^۵. Philosophische Kultur (Philosophical culture)

^۶. Subjective culture

^۷. Ernst Alfred Cassirer (1874 -1945)

^۸. Philosophy of Symbolic Forms (1923–1929)

^۹. An Essay on Man: An Introduction to a Philosophy of Human Culture (1944)

تحلیل علم، داوری اخلاقی و زیبایی شناختی بود به قلمرو های زبان، اسطوره، دین، هنر، تاریخ و علوم انسانی گسترش دهد.

پیش از کاسیرر وضعیت به گونه بود که دامنه سنتی مسئله شناخت، به اندیشه تیوریک و علم محدود می شد، یعنی قلمروهایی که با خرد یا با فهم انسان ارتباط داشتند. اما کاسیرر دامنه مسئله شناخت را به قلمروهای تجربه انسانی گسترش داد که در وهله نخست با تخیل و حافظه ارتباط داشتند، یعنی ساحت هایی که موضوع پژوهش رشته های گوناگون علوم انسانی به شمار می روند. برای اجرای این برنامه کاسیرر کوشید تا مخرج مشترک این ساحت ها را پیدا نماید. او این مخرج مشترک را در پدیده "سمبل" پیدا کرد، ایشان سمبل را سرخ طبیعت انسانی دانست و انسان را از همین رهگذر "حیوان فرهنگی" (کاسیرر، ۱۳۷۳: ۵۲) معرفی کرد. با این توضیح که نقطه عزیمت فلسفه صورت های سمبلیک تعریفی کارکردی^۱ و نه جوهری^۲ از انسان است، یعنی تعریفی که به جای طبیعت متافیزیکی و فیزیکی او، فعل وی را مد نظر داشته باشد، زیرا عقل / قوه ناطقه به هیچ روی نمی تواند دلالت تام و تمامی بر صورت های زندگی فرهنگی انسان در پرمایگی و تنوع شان داشته باشد و مشخصه انسان، که آن را از جهان حیوانی متمایز می کند و "دایره انسانیت"^۳ را تعیین می بخشد، به باور ایشان فعل و یا همان جنبه های فرهنگی گوناگون یا صوری سمبلیک اند. به همین جهت تعریف ارسطو^۴ از انسان را این گونه تغییر داد: "انسان، جانور سمبل ساز است" (کاسیرر، ۱۳۷۸: ۲). زیرا به نظر ایشان:

ارسطو انسان را جانور عقلانی و نیز جانوری اجتماعی تعریف کرده بود. تعریف نخست یعنی انسان به عنوان جانور عقلانی بسیار تنگ و محدود است و تعریف دوم که انسان را جانور اجتماعی می داند تعریف بسیار گسترده و فراخ است. خصلت اجتماعی حیات انسان باید با رجوع به زبان، اسطوره، هنر، دین و علم به عنوان "عناصر و شرایط تشکیل دهنده"^۵ این شکل عالیتر جامعه مشخص و معین شوند. بنابراین انسان جهان های سمبلیکی می آفریند که میان او و واقعیت حائل می شوند؛ مانند جهان زبان، جهان اسطوره، جهان هنر و جهان علم (همان).

به همین جهت تحلیلگران نگاه فلسفی کاسیرر را نوعی فلسفه فرهنگ معطوف به شبکه از تجربه انسانی یا به تعبیر دقیقتر فلسفه انتقادی فرهنگ به معنای کانتی آن به شمار می آورند، با این تفاوت که کانت از نقد عقل سخن می

1. symbol

2. functional

3. substantial

4. circle of humanity

5. Aristotle (384–322 BC)

6. animal symbolic

گفت و کاسیرر نقد فرهنگ را در کانون توجه خود قرار داده بود. رویکردی که نشان می دهد کاسیرر در صد رسیدن به گونه "فلسفه انسان" است که از رهگذر آن بتوان به شناخت این صورت های گوناگون اعمال انسانی و به بیان دقیق تر فرهنگی دست یافت و سپس میان آن ها وحدت برقرار نمود. تلقی که تقارن زیاد با بینش هر در متفکر متقدم فلسفه فرهنگ دارد. هر در بدین باور بود که: انسان موجود فرهنگی است و مکیال های تمایز آن را نیز "خرد" و "زبان" معرفی می کرد. ایشان از اولین متفکرانی به شمار می رود که فرهنگ را موضوع مستقل و خاص فلسفه دانست و برای توضیح آن کوشیده است. وی امکانات تکثر فرهنگ ها را بررسی نمود و عناصر و خصوصیات فرهنگ ها و غایت تحولات آن ها را به اندیشه در آورد. چشم اندازی که زمینه ورود فلسفی به مقوله فرهنگ بوجود آورده شد و بحث فلسفه فرهنگ در همسویی با "پرورش انسان در نیل به انسانیت" (هر در، ۱۳۸۶: ۸۱) برجستگی ویژه بخود گرفت، از همین جهت تأکید کرده است: "فرهنگ های مختلف می توانند به نحو هماهنگ با یکدیگر در صلح رشد نمایند، مانند تنوع گل ها در یک باغ" (Mautner 2005: 274).

مطالعات در زمینه فلسفه فرهنگ حکایت از آن دارد که این بحث (فلسفه فرهنگ) در زبان آلمانی از رشد و ژرفای مفهومی قابل توجهی برخوردار بوده است، اما در زبان انگلیسی تا هنوز از جایگاه مناسبی برخوردار نشده است، تا آنجا که حتی در دایرة المعارف های معتبر فلسفی نیز چندان به این مقوله پرداخته نشده است. شاید کتاب مهم در زمینه فلسفه فرهنگ اثری از مورتون وایت با عنوان "فلسفه فرهنگ، گستره پراگماتیزم کل گرایانه" باشد، اثری که در آن یادآوری شده است: "در آغاز سده بیستم ویلیام جیمز^۳ و جان دیویی^۴ راه را برای جستار پراگماتیک در باب عناصر فرهنگ گشوده اند" (White, 2002: 1).

در مجموع می توان مدعی شد که عمر اکادمیک فلسفه فرهنگ از نیم قرن تجاوز نمی کند، در دهه های اخیر است که فلسفه فرهنگ به مثابه یک حوزه مطالعاتی در خور توجه به این اندازه مطرح شده است و کتاب هایی که به معرفی فلسفه فرهنگ پرداخته بیشتر در همین سال ها به زینت طبع آراسته شده اند.

شاید برای نخستین بار از سال ۱۹۳۴ و با اختصاص داده شدن مدخلی به فلسفه فرهنگ در کتاب "راهنمای فلسفه"^۵ به زبان آلمانی است که فلسفه فرهنگ دیگر به گونه عملیجایگاه رسمی خودش را در آثار و دایرة المعارف های فلسفی پیدا می کند. البته پیش از این تاریخ نیز نمونه هایی وجود دارند که نشان می دهند فلسفه فرهنگ از همان سال های

¹. Morton White (1917 - 2016)

². A Philosophy of Culture: The Scope of Holistic Pragmatism (2002)

³. William James (1842- 1910)

⁴. John Dewey (1859 -1952)

⁵. Handbuch Philosophie (Handbook of Philosophy)

آغازین شکل گیری اش به حوزهٔ اکادمیک هم راه یافته بود، برای مثال جرج زیمل در سمستر زمستانی ۱۹۰۶-۱۹۰۷ سلسله درسگفتارهای فلسفهٔ فرهنگ را در دانشگاه برلین ارائه کرده بود و در سال ۱۹۲۷ نیز پل تیلیش فیلسوف آلمانی تبار امریکایی نویسندهٔ الهیات فرهنگ سمت استاد افتخاری فلسفهٔ دین و فلسفهٔ فرهنگ را در دانشگاه لایپزیگ دریافت کرده بود. اما این موارد محدود اند و تازه در سال های اخیر است که به گونهٔ جدی در دانشگاه ها، کتاب ها و مقالات علمی به فلسفهٔ فرهنگ پرداخته شده است.

بازتاب های فلسفهٔ فرهنگ

با توجه به سابقهٔ مطالعاتی در ساحت فلسفهٔ فرهنگ، می شود از بازتاب ها و بهره دهی های آن نیز سخن به میان آورد، به طور کلی می توان گفت از آنجا که به قول آرنولد^۳ فرهنگ، جستجو و بررسی کمال به شمار می رود^۱) (جانسون، ۱۳۷۸: ۴۰)، از همین جهت جهان بر ساختهٔ انسان و وجه ارتقا دهندهٔ صور حیات او تلقی می شود، مفهومی که نگاه فلسفی در رابطه با آن نیز پرتو جدیدی بر مسایل عالم انسانی تابانده است. به بیان دیگر بخش عمدهٔ آن چه فلسفهٔ فرهنگ تا کنون به دست داده معرفی نگاه تازه می باشد، نگاهی که در آن همه چیز از زاویهٔ نسبت اش با فرهنگ انسانی دیده می شود به بحث گرفته می شود. این مسئله در مواجهه با آثار فلاسفه و نظریه پردازان اجتماعی هم نمایان است. یکی از کارهایی که طی سال های اخیر در پی مطرح شدن جدی فلسفهٔ فرهنگ انجام می شود، بررسی فرهنگ به شکل عام و فلسفهٔ فرهنگ به شکل خاص در آثار فلاسفه و اندیشمندان است، چه آن ها که به گونهٔ مستقیم به بحث از فلسفهٔ فرهنگ پرداخته اند و در واقع در شمار افراد شاخص فلاسفهٔ فرهنگ به شمار می روند و چه آن ها که می توان از آثار شان، به هر نحوی، بحث های ناظر بر فلسفهٔ فرهنگ را استخراج کرد و استنباط نمود.

ضرورت پرداختن به این حوزهٔ مطالعاتی جوان از این جهت از اهمیت ویژه برخوردار است که با وجود افق گسترده در این گستره، به صورت ویژه می توان مهم ترین نقش آن را در بررسی وضعیت فرهنگی معاصر به قول مارتین ویمیر^۴ "هرمنوتیک فرهنگ ها"^۵ (اشراق، ۱۳۹۶: ۷۴) مد نظر گرفت. با این تفسیر که اگر فلسفهٔ فرهنگ در اصل معطوف به پدیدهٔ بحران است، بدیهی به نظر می رسد که در وضعیت کنونی بسی بیش تر از روزهای آغازین تکوین اش مورد نیاز باشد، به جهت اینکه مجموعه مسایلی که فرهنگ، امروزه با آن ها مواجه است، پیچیده تر گردیده، و در واقع بحران و تراژدی فرهنگ بسیار پررنگ تر از قبل شده است.

¹. Paul Tillich (1886 – 1965)

². Theology of Culture (1959)

³. Matthew Arnold (1822 - 1888)

⁴. Franz Martin Wimmer (1942)

⁵. intercultural hermeneutics

نتیجه

از آنجا که فرهنگ، اصلی ترین وجه وجود انسان به شمار می رود، بنابر آن در روند مطالعات فلسفی از اهمیت اساسی برخوردار است. به همین جهت مطرح می شود که فلسفه فرهنگ نوعی تحلیل انتقادی فرهنگ است و نسبت انسان را با جهان خودساخته و صورت های زندگی اش بررسی می کند، افزون بر آن به دنبال معنای تکامل فرهنگی انسان، پیشرفت وی و نیز یافتن سنجه هایی است که برای سنجش این تکامل و پیشرفت باید به کار گرفته شوند. تحلیلگران بدین باور اند که فلسفه فرهنگ تلاش می کند از میان صورت های گوناگون و متنوع زندگی اجتماعی انسان ها اصول و قواعد مشترکی را پیدا نماید. در واقع فلسفه فرهنگ در پی آن است که به زیست - جهان انسان ها سروسامان دهد، به همین جهت مطرح می شود که یکی از عواملی که تحقق این هدف را تسهیل می کند، بنا نهادن ارزش هایی است که برای همه انسان ها، صرف نظر از فرهنگ خاصی که به آن تعلق دارند، معنادار و دارای کارکرد باشد. تنها در سایه چنین ارزش های مهم و پایداری است که می توان از همزیستی مسالمت آمیز نوع بشر و تجربه میان فرهنگی آنها برای حفظ تکثر و تنوع فرهنگ های شان، سخن به میان آورد، در غیر آن فرض های فرهنگ "حضور محور" که تمرکز شان بر "خود محوری" است، افق باز منطق "تفاوت" (Derrida, 1997: 279) را با چالش روبرو می کنند و راه های تعامل و دیالوگ میان واقعیت های فرهنگی را مسدود می نمایند.

منابع:

- اردبیلی محمد مهدی (۱۳۹۸). *هردر و ظهور فلسفه فرهنگ*، فصلنامه علمی پژوهش های فلسفی، سال ۱۳، شماره ۲۷، تبریز: دانشگاه تبریز.
- اشراق سید حسین (۱۳۹۶). *مفاهیم کلیدی در فلسفه میان فرهنگی*، کابل: نشر تسامح.
- جانسون لزی (۱۳۷۸). *منتقدان فرهنگ*، تهران: نشر طرح نو.
- روسو ژان ژاک (۱۳۷۵). *خیال پروری ها*، احمد سمیعی گیلانی، تهران: سروش.
- ریترز جرج (۱۳۸۹). *مبانی نظریه جامعه شناختی معاصر و ریشه های کلاسیک آن*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر ثالث.
- ضیمران محمد (۱۳۸۵). *نگاهی به روشنگری مدرنیته و ناخرسندی های آن*، تهران: نشر علم.
- کاسیرر ارنست (۱۳۷۳). *رساله در باب انسان: درآمدی بر فلسفه فرهنگ*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاسیرر ارنست (۱۳۷۸). *فلسفه صورت های سمبلیک*، ترجمه یدالله موقن، تهران: انتشارات هرمس.

لوتمان یوری و باریس اوسپنسکی (۱۳۹۰). در باب میکانیسم نشانه‌ای فرهنگ، ترجمه فرزان سجودی، در مجموعه مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، تهران: انتشارات علم.

هردر یوهان گوتفرد (۱۳۸۶). کلمه و مفهوم انسانیت / در: روشن‌نگری چیست، روشنی‌یابی چیست؟ / تنظیم ارهارد بار، ترجمه سیروس آراین پور، تهران: انتشارات آگه.

Derrida Jacques (1997). *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida*, Edited by John D. Caputo, New York: Fordham University Press.

Mautner Thomas (2005). *Dictionary of Philosophy*, London: Penguin Books Ltd.

Pompa Leon (1990). *Human Nature and Historical Knowledge*, NY: Cambridge University Press.

White Morton (2002). *A Philosophy of Culture: The Scope of Holistic Pragmatism*, USA: Princeton University Press.